

فلم، ۱) می‌دهد، طبیعی است که مسلمانان از آغاز در پی تحلیل پیام‌ها و تبیین آنها باشند. روش‌های تحلیل متون از آغاز تاکنون شکل‌های متفاوتی داشته است. در آغاز مشکلات فهم متن تنها به مفردات غریب و نامانوس ختم می‌شد و توضیح و تبیین آنها پرده از چهره متن کنار می‌زد و اگر شارحان در فهم ترکیب و عبارتی دچار تردید می‌شدند، مراجعه به همعصران متن و آنان که با متن زندگی کرده بودند و ظرایف و بواطن آن را لمس نموده بودند، می‌توانست مشکل را از پیش روی مخاطبان بردارد، اما به تدریج و با ایجاد فاصله‌های زمانی میان متن و خوانندگان، نیاز به تدوین اصولی به منظور دریافت دقیق‌تر معانی و اغراض صاحب سخن احساس شد. تهیه کتاب‌های مختلف لغت، تدوین کتاب‌هایی به منظور دریافت لطائف و نکته‌های بلاغی متون، تدوین کتاب‌های صرف و نحو به منظور آشنایی با ساختار و نظام‌بندی زبان عربی و همچنین تدوین اصولی به منظور راهیابی به مقصود و نیت صاحب سخن از طریق "مباحث الفاظ" و همچنین تألیف و تدوین کتاب‌های "علم الرجال" و ... همه همه به قصد راهیابی به معنای اصلی متن و مقصود و غرض صاحب سخن انجام گرفت. این تلاش‌ها هنگامی انجام می‌گرفت که دیگران کمتر به فکر تهیه و تدوین و تبویب این امور بودند و اگر کارهایی هم صورت گرفته بود، به هیچ وجه قابل مقایسه با فعالیت‌های مسلمانان در این زمینه نبوده است.

هرمنوتیک و عبدالقاهر جرجانی

ابوبکر عبدالقاهر، پسر عبدالرحمن، فرزند محمد جرجانی از بزرگان علمای ادب در قرن پنجم هجری است. وی ایرانی و زادگاهش گرگان بود. (دلایل الاعجاز، صص ۴۴-۴۸) نظریاتی که در باره زبان‌شناسی از این ادیب توانا مطرح شده، امروزه توسط زبان‌شناسان غربی به عنوان نظریاتی بدیع و نو ارائه شده است. (محمد، صص ۱۳-۳۱) ما با بهره‌گیری از آثار او می‌خواهیم تا اندازه‌ای با این نظریات آشنا شویم و دریابیم که شیخ در مورد فرایند دریافت معنی از متن چه نظری داشته است.

لفظ و معنی

لفظ، عنصر بارز تشکیل دهنده‌ی متن است. الفاظ هر کدام برحسب قرارداد با معنایی رابطه دارند. عبدالقاهر در مورد الفاظ معتقد است که لفظ به تنهایی و خارج از ترکیب جمله هیچ ارزشی ندارد، لفظ هنگامی ارزش معنایی دارد که در کنار دیگرالفاظ قرار گیرد و معنایی را در این مجموعه به هم پیوسته افاده کند. وی می‌گوید:

«الفاظ مفردی که در زبان "وضع" شده‌اند، برای این وضع نشده‌اند که به وسیله آن بتوان معانی آن الفاظ را استنباط نمود، بلکه برای این است که این الفاظ در کنار هم قرار گیرند و از انضمام و کنار هم قرار گرفتن آنها، معانی و فوائدی حاصل شود.

و این دانشی شریف و یکی از اصول اساسی در این مبحث به شمار می‌رود و دلیل ما بر این مطالب این است که اگر خیال کنیم الفظی که براساس وضع لغوی وضع شده‌اند علت "وضع" شان این است که معانی و مدلولات خود را بشناسانند. این نگرش منجر به چیزی می‌شود که هیچ عاقلی در محال بودنش شک نمی‌کند و آن این است که برای مدلولات و مسمیات، اسمها و یا "دال"هایی را وضع کرده‌اند که به وسیله آنها بتوانیم مدلولات و مسمیات آنها را دریابیم به گونه‌ای که اگر الفظی مانند "رجل، فرس، دار" وضع نمی‌شدند، ما از معنی و مدلول و مسمای این الفاظ آگاهی و اطلاعی پیدا نمی‌کردیم و یا اگر وضع صیغه‌های ماضی و مضارع یعنی "فعل، یفعل" نبود ما نمی‌توانستیم "خبر"ی را دریافت کنیم و یا مثلا اگر وضع صیغه امر "افعل" نبود ما مفهومی به نام "امر" نداشتیم و چیزی از آن درک نمی‌کردیم و یا اگر حروف وضع نمی‌شدند ما از معانی آنها اطلاعی نداشتیم و به طور کلی اگر این "وضع"ها و الفاظ نبودند ما نمی‌توانستیم مفهوم نفی و نهی و استفهام و استثناء را درک کنیم.

چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که "وضع" اتفاق نمی‌افتد مگر آن که واضع نسبت به آن امر آگاه باشد. محال است یک اسم و یا غیر اسم برای یک موضوع نامعین و نامشخص وضع شود. فرایند "مواضعه" و "وضع" همانند فرایند اشاره کردن

به مشارالیه است؛ همان طور که اگر بگوییم "خذ ذلک" (آن را بگیر) این "اشاره" برای آن نیست که با این اشاره از مشارالیه آگاهی و اطلاع پیدا کنیم بلکه برای این است که از میان اشیاء مختلف که می‌بینیم، تنها همین مشارالیه مشخص را مد نظر قرار دهیم. در مورد "وضع" الفاظ نیز داستان از همین قرار است! و کیست که تردیدی داشته باشد که ما معنای "رجل"، "فرس"، "ضرب"، "قتل" را از الفاظ و اسم‌های آنها در نیافته‌ایم؛ اگر عقل چنین چیزی را جایز می‌دانست، لازم می‌آمد که اگر کسی لفظ "زید" را می‌شنود، همین اسم، مسمی و مدلول را نیز بشناسد بدون آن که او را قبلاً دیده باشد و یا از او چیزی شنیده باشد! (عبدالقاهر الجرجانی، ص ۴۹۵)

نتایجی که از این متن گرفته می‌شود عبارتند از:

۱- ماقبل از آن که لفظی را برای چیزی وضع کنیم، ابتدا آن را می‌شناسیم سپس در صدد "وضع" لفظ برای آن برمی‌آییم. نخست "معنی" به ذهن خطور می‌کند، آن‌گاه لفظی برایش نهاده می‌شود.

۲- لفظ، ابزار و نشانه‌ای است برای اشاره به یک مفهوم.

۳- لفظ به عنوان عنصر اساسی زبان، پیش از آنکه در یک عبارت واقع شود، قابلیت ارزش گذاری ندارد. بلکه باید در یک ترکیب قرار گیرد و افاده معنایی را بکند، بعد از این مرحله می‌توانیم در مورد ارزش و جایگاه و اهمیت آن صحبت کنیم.

در نگاه عبدالقاهر، عاملی که موجب ارزش گذاری و اهتمام به الفاظ می‌شود، سیاق جمله و ترکیب آن است. بحث در مورد الفاظ، خارج از ترکیب و سیاق جمله امری عبث است و از یک نگاه سنتی بر می‌خیزد که معتقد است به جدایی اشیا از یکدیگر و امکان بررسی هر شیء فی نفسه بدون ارتباط با دیگران؛ مانند موضوع لفظ و معنی آن و بررسی هر یک از آنها به صورت جداگانه. در حالی که در دید عبدالقاهر امکان جدایی میان این دو وجود ندارد. لفظ را باید با معنای خودش سنجید و این امر هم هنگامی محقق

می‌شود که آن را در جمله به حساب آوریم نه به صورت مجرد و غیر مرتبط با الفاظ و کلمات دیگر! (دهمان، صص ۲۳-۲۴).

در نظر عبدالقاهر "الفاظ" علائم و نشانه هستند و این نشانه‌ها زمانی می‌توانند معانی خود را ظاهر کنند که مخاطب، آنها را در جمله ببیند. اینجا است که علاوه بر معانی لغت نامه‌ای، تمامی احساس و نگرشی که یک واژه با خود حمل می‌کند، پدیدار می‌شود. علامت و نشانه بودن واژه، به معنای جداناپذیر بودن آن از جایگاه کاربرد است. (همان، ص ۳۴)

معنی در نگاه عبدالقاهر

عبدالقاهر به دو گونه "معنی" اعتقاد دارد:

- ۱- معنایی که از دلالت کلام به دست می‌آید و براساس وضع لغت حاصل می‌شود.
 - ۲- معنایی که بر اثر نحوه ترکیب واژه‌ها و تألیف کلمات پدید می‌آید.
- علاوه بر این دو، عبدالقاهر به دو معنایی که حاصل برداشت خواننده از متن است نیز اشاره می‌کند؛ نخست معانی والا و حکیمانه و دوم معانی ساده و عادی. وی می‌گوید:

"کلام بر دو نوع است؛ یک نوع آن است که تنها با دلالت لفظ به مقصود و غرض دست پیدا می‌کنیم به عنوان مثال زمانی که بخواهیم بیرون رفتن زید را به صورت حقیقی (و نه مجازی) خبر دهیم می‌گوییم: خرج زید و یا اگر بخواهیم از رفتن "عمر و" خبر دهیم می‌گوییم: عمر و منطلق. نوع دیگر کلام آن است که ما از طریق تنها دلالت لفظ به مقصود راه نمی‌یابیم بلکه "لفظ" ابتدا ما را به معنایی که برای آن وضع شده راهنمایی می‌کند سپس از آن معنای لفظی یک دلالت ثانوی استنباط می‌کنیم که ما را به مقصود و غرض اصلی راهبری می‌کند. این نوع از کلام بر کنایه و استعاره و تمثیل استوار است... مثلا زمانی که می‌گوییم: هو کثیر رماد القدر (خاکستر دیگ آشپزی‌اش زیاد است) و یا: طویل النجاد (بند شمشیرش بلند است) و یا در مورد بعضی از زنان

می‌گوییم: "نُوم الضحی (تا نزدیک ظهر در خواب است) در تمامی این مثالها ما از طریق مجرد لفظ و واژه، اراده و مقصود واقعی کلام رادر نمی‌یابیم، بلکه لفظ ما را به معنای وضعی خود راهنمایی می‌کند و سپس مخاطب از آن معنی از طریق تعقل و استدلال معنی ثانوی را که مقصود اصلی گوینده است درمی‌یابد که مثلاً مراد از "کثیر الرماد" شخص مهمان نواز است و مقصود از دومی انسان بلند قامت و از سومی زن ثروتمند و مرفه است که دارای خدمتگذارانی است که کارهایش را می‌کنند..." (عبدالقاهر جرجانی، ص ۲۷۲)

از این سخنان چنین مستفاد می‌شود که اولاً یک عبارت ممکن است در بردارنده چند معنی باشد که خواننده باید با ملاحظه قواعد زبان بر آنها واقف شود. ثانیاً از عبارات عبدالقاهر در می‌یابیم که او در موضوع دریافت معنی، "مؤلف محور" است. از این رو خواننده وظیفه دارد غرض گوینده را درک کند، و پیش از حصول این درک، کار به سرانجام نرسیده است.

عبارات و گفتارهایی که از متکلم و یا مؤلف صادر می‌شود، دارای معنای مشخص و معینی هستند، و در قدرت مخاطب است که بر این مقصود - که همان غرض صاحب سخن است - دسترسی پیدا کند، اما این کار به تلاش ذهنی و نیز لوازمی نیاز دارد که در قسمت بعد از آن سخن خواهیم گفت.

نظریه نظم

عبدالقاهر خود در تشریح نظریه نظم چنین می‌گوید:

« بدان که "نظم" چیزی جز این نیست که سخن خود را براساس آنچه "علم نحو" اقتضا می‌کند بنا نهی و مطابق قوانین و اصول آن سخن بگویی و سبکها و اسلوبهایی را که وجود دارد بشناسی و از چارچوب حاکم بر آن تخطی نکنی و ضوابطی را که برای تو تعیین شده پاس بداری و نسبت به آن کوتاهی و بی‌اعتنایی نکنی!

چیزی که نظم دهنده کلام باید به آن توجه کند آن است که در اشکال و وجوه مختلف هر سخن دقت کند. مثلاً در باب "خبر" به تفاوت‌های موجود در هر یک از

جملات ذیل با دقت بنگرد: زید منطلق، زید ینطلق، ینطلق زید، منطلق زید، زید المنطلق، المنطلق زید، زید هو المنطلق، زید هو منطلق و در موضوع شرط و جزا به حالتها و فروق موجود در این جملات بنگرد: ان تخرج اخرج، ان خرجت خرجت، ان تخرج فانا خارج، انا خارج ان خرجت، انا ان خرجت خارج و یا در باب حال: جاءنی زید مسرعاً، جاءنی یسرع فی سرع، جاءنی فی و هو مسرع، جا فی هو یسرع، جاءنی قد اسرع جا فی و قد اسرع. ناظم سخن جایگاه هر اسلوب را می‌داند و از هر کدام در جایگاه مناسب خود بهره می‌گیرد.» (همان، ص ۱۲۷)

در دیدگاه عبدالقاهر، برای وقوف بر غرض متکلم، ساختار جمله و نحوه ترکیب و گزینش و چینش واژه‌ها است که حرف اول را می‌زند. به اعتقاد وی مقاصد کلام پوشیده در جامه الفاظ است، آنچه می‌تواند ما را به این مقاصد رهنمون باشد، همین "نحو" و نحوه ترکیب کلمات است. فهم عبارات بدون نحو، امکان‌پذیر نیست. برای دستیابی بر معانی ثانوی عبارت باید ساختار زبان را بشناسیم، به جایگاه کلمات و واژه‌ها با دقت توجه کنیم، شکل‌های مختلفی که یک عبارت می‌توانسته از لحاظ نحوی داشته باشد با هم مقایسه کنیم، و در این مقایسه است که می‌توانیم جمله مورد نظر خویش را بهتر و دقیق‌تر دریابیم و غرض صاحب سخن را بهتر تشخیص دهیم (همان، صص ۱۲۷-۱۲۸).

ما در برخورد با عبارت، به ویژه وقتی فاصله زمانی تهیه و تدوین متن با خواننده زیاد باشد، از هدف مؤلف به راستی آگاهی نداریم، نمی‌دانیم که او در ورای این الفاظ چه قصد و نیتی داشته است! راه خروج از این سردرگمی توجه به نحوه تنظیم و چینش واژه‌ها و کلمات است. متکلم اگر آگاه به زبان و زیر و بم آن باشد اگر به جای "جاء زید مسرعاً" بگوید: "جاء زید یسرع" حتما قصد و هدفی داشته، کاوش در ساختار جمله و پی‌گیری در نحوه به کارگیری عبارات، خواننده را به نیت و قصد صاحب متن هدایت می‌کند. عبدالقاهر مکانیسم فهم را بر توجه و اهتمام به ساختار جمله می‌نهد و لطائف معنی و ظرایف سخن و لایه‌های پنهان کلام را از این طریق جستجو می‌کند.

در نگاه عبدالقاهر، دلالت الفاظ، قراردادی و دلخواهی است اما قوانین نحو که این

الفاظ را به یکدیگر پیوند می‌دهد، ثابت و تغییر ناپذیرند. وظیفه متکلم در اینجا این است که اگر می‌خواهد سخنی را به مخاطب ارائه کند، با توجه به موقعیت‌های مختلف، دست به انتخاب و گزینش بزند و الفظی را که انتخاب می‌کند با توجه به موقعیت‌هایی که در نظر گرفته، کنار هم قرار دهد.

گوینده در سخن آزاد است که هرگونه می‌خواهد از عبارات و ترکیب‌ها استفاده کند، اما این آزادی در چهارچوب قواعد و قوانین زبان، جاری و ساری می‌شود. عبدالقاهر با توجه به نظریه "نظم" معتقد است که "معانی" متبوعند و "الفاظ" تابع وی می‌گویند اگر به الفظ و معانی آنها نگاه کنیم، این توهم به وجود می‌آید که معانی در ذهن سامع پس از شنیدن الفظ حاصل می‌شود و از این رو معتقد می‌شویم که معانی تابع الفظند، در حالی که این اشتباه است، چه اگر این‌گونه بود، محال می‌نمود که الفظ در سر جای خود باقی باشند و معانی تغییر کند. زمانی که ملاحظه می‌کنیم در معنی تغییر حاصل شده بدون آن که الفظ دستخوش دگرگونی شوند، این نکته را در می‌یابیم که الفظ، تابع و معانی، متبوعند (همان، ص ۳۵۸ و ۳۵۹).

دریافت معنی

عبدالقاهر معتقد است که اختلاف در پیوندهای نحوی (العلاقات النحویه) حتی اگر واژه‌ها تغییر نکنند، به تغییر در معنی می‌انجامد. وی میان "غرض" و "معنی" فرق می‌گذارد و معتقد است: "معنی" حاصل تأثیر و تأثر روابط جمله است. فرق میان "زید کالاسد" و "کأن زیداً اسد" در معنی است و چه بسا "غرض" یکی باشد و آن تشبیه زید به اسد است. فرق در "معنی" است که موجب اختلاف بیان یک عبارت با عبارت دیگر می‌شود. (ابوزید، صص ۲۵۸-۴۲۵)

وی بر این باور است که در صنعت کلام، تقلید جایی ندارد. هر سخنی برای خود معنایی دارد که سخن دیگر فاقد آن است. دارا بودن معنایی مشخص برای یک جمله و افزوده شدن و یا کم شدن این امر، به نحوه ترکیب کلمات و چگونگی به کارگیری ادوات بر می‌گردد. (عبدالقاهر جرجانی، ص ۲۷۰)

به اعتقاد عبدالقاهر قواعد زبان همانند قواعد و قوانین بازی است که عدول از آنها جایز نیست. اما در همین محدوده بازی هم مهره‌های شطرنج قادرند به گونه‌ای نامتناهی حرکت کنند. و از این‌رو خواننده متن لازم است در مواجهه با یک متن و هنگام درگیر شدن با آن، به منظور استنتاج معنی، صورت کلام و شکل و فرم متن را بشناسد و نسبت به چینش واژه‌ها با دقت و وسواس نظر کند. عبدالقاهر در نگاه خود به متن همانند صورت‌گرایان و ساختارگرایان، کند و کاو در متن را وظیفه اصلی مخاطب می‌داند.^۱

در بینش عبدالقاهر بر خلاف دیدگاه هرمنوتیک فلسفی و همچنین شالوده‌شکنی و برخی از مکاتب جدید ادبی، مؤلف نمرده است! اوست که باید با خواننده صحبت کند و خواننده تلاش کند سخن او را به دست آورد و پیام او را دریابد. مؤلف در مقابل قوانین "وضع" خاضع است اما هنر او در نحوه چینش و گزینش ترکیبات است.

"آیا متکلم می‌تواند به اسم اینکه می‌خواهد مزیتی را به لفظ اضافه کند و لفظی فصیح انتخاب نماید، از جانب خود چیزی را به لفظ بیفزاید که در خود زبان وجود نداشته باشد؟! اگر دقت کنیم در می‌یابیم که متکلم از سوی خود هیچ کاری با "لفظ" نمی‌تواند انجام دهد، او قادر نیست ویژگی‌ای را در لفظ ایجاد نماید...! او اگر می‌توانست چنین کاری بکند، دیگر نام او "متکلم" نبود! چرا که "متکلم" کسی است که واژه‌ها را بر همان اساسی که وضع شده به کار می‌بندد!" (همان، ۳۸۱)

سخن آخر عبدالقاهر در موضوع دریافت معنی این است که یافتن معنی و مراد متکلم، گذشته از آنکه نیازمند دقت در ساختار و نظم عبارت است، به ذوق و معرفت نیز نیازمند است. باید در مقابل عبارات آن گونه باشیم که دو ساختار و دو عبارت، دوگونه تاثیر روی ما بگذارد (منبع سابق، صص ۲۳۹، ۲۹۴). این کار نیازمند مطالعه و توجه به کلام بلغا و فصحا و مطالعه فراوان در متون و نوشتارهای ادبی است.

نظریات عبدالقاهر نشان دهنده تلاش گرانسنگ ادیبان این مرز و بوم در جهت تبیین

۱- نظریات عبدالقاهر با نگاه صورت‌گرایان و ساختارگرایان مشابهت‌های فراوانی دارد، اما تفاوت‌های بنیادینی نیز وجود دارد که پرداختن به آن نیازمند نوشتاری مستقل است.

و تحلیل زبان قرآن یعنی عربی است. توجه عبدالقاهر به ساختار زبان و بنا نهادن اساس نظریه خود بر این مبنا و هم چنین توجه به امور ثابت و متغیر زبان و جدا نمودن اصول ثابت حاکم بر "زبان" از متغیراتی که قدرت اختیار متکلم را در "گفتار" برای چینش و گزینش واژه‌ها دو چندان می‌کند و یا نگاه او به زبان به مثابه یک بازی که قواعد خاصی بر آن حکم فرما است و مهره‌های این بازی تا زمانی که در مرحله کاربرد و عرصه بازی وارد نشوند، از افاده معنی خالی هستند و ... همگی نشان دهنده این است که چگونه عبدالقاهر سالها پیش از سوسور و چامسکی و ویتگنشتاین به بیان نظریاتی پرداخت که اینان قرن‌ها بعد به عنوان آرا و اندیشه‌های جدید مطرح نمودند.

نحویان و دریافت معنی

بررسی دیدگاه اولین تدوین کنندگان قواعد و ساختارهای زبان عربی همچون سیبویه و دیگران می‌تواند ما را به نحوه نگاه این گروه از ادیبان به موضوع "معنی" راهبری کند. سؤالاتی که در مواجهه با آثار این علما مطرح می‌شود، این است که اینان چگونه به موضوع "معنی" می‌پرداخته‌اند؟ این امر چه جایگاهی در نگرش و بررسیهای آنها داشته است؟ از آنجا که بسیاری از ادیبانی که به توضیح و تبویب و تدوین ساختارها و ویژگیهای زبان عربی پرداخته‌اند، غیر عرب بوده‌اند، لزوم این توجه و اهمیت یافتن نگرش و بینش اینان نسبت به موضوع "دریافت معنی" می‌تواند برای ما بسیار مفید باشد. آیا اینان سبک و اسلوبی برای رسیدن به مقصود متکلم داشته‌اند؟ آیا در فرایند کار و پژوهش "مؤلف محور" بوده‌اند یا "مفسر محور"؟ راه کارهای دستیابی به مقصود و معنای متن از نگاه اینان چه چیزهایی است و ...؟

در اینجا ما به اختصار تلاش می‌کنیم گوشه‌هایی از دستاوردهای این بزرگان را استخراج کنیم و نشان دهیم که اینان چگونه به اهمیت "معنی" در مسیر تلاشهای خود پی‌برده و برای رسیدن به آن نیز ساز و کارهایی اندیشیده بودند.

تعیین معنی

اولین نکته‌ای که در برخورد با نوشته‌های نحویان به دست می‌آید، این است که "نحو" را ابزار رسیدن به معنی و مقصود کلام و مراد صاحب سخن می‌دانستند (نک: ابن جنی خصائص ۳۴/۱؛ سکاکی، مفتاح العلوم، ص ۳۳). تا معنایی نباشد، جستجو برای پیدا کردن مقصود کلام، امری عبث است. در نگاه اینان، متکلم و یا مؤلف به غرضی از اغراض، سخنی را می‌گوید و خواننده و یا شنونده این عبارات می‌بایست با لحاظ کردن اصول و ضوابط تحلیل زبانی، غرض او را دریابد. هدف مخاطب، یافتن مراد متکلم است آن هم از مسیر اصول زبان شناختی و شناخت ساختارهای عبارات و ... این سخن هرچند ابتدا از زبان ادیبان مسلمان به صورت مدون و منظم مطرح شد، اما معاصران هم از این نکته غافل نبوده‌اند.

نقش خواننده

آیا خواننده متن می‌تواند آن گونه که خود دریافت می‌کند، به تفسیر عبارت پردازد؛ هر چند این دریافت با ساختار زبانی مناسبتی نداشته باشد؟! آیا خواننده، در برخورد با متن نقش منفعلانه دارد؟ استنباط و عقل در فرآیند معنی از نگاه نحوی چگونه است؟ و ... با تفحص در اقوال و مکتوبات نحویان این نکته مبرهن می‌شود که تمامی تلاش اینان آن است که ساختار جمله و شکل‌های مختلف ترکیبات یک جمله را به گونه‌ای تبیین کنند که متکلم و یا مؤلف بدانند که چگونه سخن بگویند و یا بنویسند و مخاطب هم دریابد که از این ساختارها چه مفهومی را دریافت کند.

سیبویه در "باب الاستقامه من الکلام و الاحاله" (سیبویه، ۲۵/۱-۲۶) پیرامون انواع ساختارهای ممکن در زبان عربی می‌گوید: «سخن یا مستقیم حسن است و یا محال. مستقیم هم یا کذب است و یا قبیح. محال هم گاهی محال کذب می‌شود. مستقیم حسن مانند: أتیتک أمس، سأتیک غدا. "محال"؛ مانند: أتیتک غدا، سأتیک أمس. (اول کلام به وسیله آخر کلام نقض می‌شود) "مستقیم کذب" مانند: حملت الجبل، شربت ماء البحر و ... "مستقیم قبیح"؛ مانند: قد زیدا رأیت، کی زید یأتیک و ... (لفظ را در غیر جایگاه خود به کار ببری) "محال کذب"؛ مانند: سوف اشرب ماء البحر أمس.»

بنابراین از نظر سیبویه سخن یا "مستقیم" است و یا "محال". اولی به "حسن، قبیح، کذب" تقسیم می‌شود و دومی به "محال، محال کذب". از مثال‌های سیبویه معلوم می‌شود که کلام درست، کلامی است که هم از لحاظ نحوی درست باشد و هم از لحاظ معنایی و دلالتی.

شایان ذکر است که در "مستقیم قبیح" چه بسا متکلم این‌گونه صحبت کند و مخاطب هم مقصود او را دریابد، اما از لحاظ نظام و سازمان حاکم بر زبان، وی کلمات را در جای خود به کار نبرده باشد (قد + اسم، + کی + اسم) اما صفت "مستقیم" برای این جمله به خاطر وجود "معنی" در این دو مثال و عدم نقض اجزا جمله نسبت به یکدیگر است (همانند تناقض موجود در عبارت "سآتیک امس"). نکته بعدی در این تقسیم‌بندی آن است که در "مستقیم کذب" اولاً از لحاظ نحوی مشکلی در عبارت وجود ندارد؛ ثانیاً به خاطر آنکه از لحاظ معنایی نیز اگر مراد متکلم از "جبل" همان مصداق واقعی این کلمه باشد، تحقق فعل "حملت" امکان ندارد، لذا در حقیقت این اسناد دروغ و کذب است؛ مگر آنکه به نوع خاصی از اسناد قائل شویم که در این صورت باب "مجاز" گشوده می‌شود. و اینجا یکی از مواضعی است که خواننده باید دقت کند که در این ساختار و اسناد به کار برده شده آیا کلمات در جایگاه اصلی خود به کار رفته‌اند و یا دخل و تصرفی در نحوه افاده معنی صورت گرفته و واژه از موضوع له حقیقی خود خارج شده است؟!

توجه به موضوع "عامل" در زبان نحویان هم به نوعی دخالت مخاطب را به منظور دقت و فراست بیشتر در قبال جملات نشان می‌دهد. چنان که سیبویه و اغلب نحویان معتقدند: اسم‌ها و فعل‌ها تحت تاثیر عوامل قرار می‌گیرند و تغییراتی چه از لحاظ ظاهری و چه از لحاظ معنایی برای آنها حاصل می‌شود. توجه به این امر و یافتن عامل برای همه معمول‌های جمله، در توان مخاطبی است که اولاً از قوه عاقله خوبی بهره برده باشد و ثانیاً بتواند در جاهایی که به ظاهر، عاملی یافت نمی‌شود، عامل مناسب و دقیقی را برای معمول جمله پیدا کند.

در تاریخ پرفراز و نشیب نحو می‌خوانیم که موضوع یافتن "عامل" از جمله

موضوعاتی است که مورد طعن مخالفان قرار گرفته است. به زعم اینان، متن خود به تنهایی روشن و واضح است و تنها ابزاری که برای فهم متن مورد نیاز است، آشنایی با خود زبان است. حمل کلام بر غیر ظاهر خودش و جستجو از عامل و تقدیر و اضممار گرفتن، خلاف این اصل صریح (در نظر اهل ظاهر) است. (ابن حزم، ۲/ ۹۱-۹۲، به نقل از: اشکالیات القراءه و ...، ص ۲۰۰- منبع سابق، ج ۳- ص ۳). موضوع یافتن عامل در مباحثی مانند تنازع و اشتغال و یا مفعول معه و ... نیاز به قوه درک و استنباط دارد، چیزی که اهل ظاهر با آن میانه خوبی ندارند!

در باب قواعد و نحوه دریافت معنی و مقصود نیز درک و استنباط مخاطب و همچنین اطلاعات جانبی مربوط به موضوع نیز دخالت می‌کند. به عنوان مثال در باب حروف عطف، آنجا که از معانی مختلف "أو" صحبت می‌شود؛ این نکته مطرح می‌گردد که "أو" گاهی برای "تخییر" است و گاه "اباحه". در اولی جمع میان دو شیء ممکن نیست برخلاف دومی؛ به عنوان مثال "تزوج هنداً أو أختها" برای تخییر است و "جالس العلماء أو الزهاد" برای اباحه. خواننده باید این استنباط را داشته باشد که در مثال اول واژه "اخت" آن هم همراه ضمیر "ها" که به "هند" بر می‌گردد، موجب شده که "أو" را برای "تخییر" به حساب آوریم. اگر به جای "اختها" واژه دیگری مانند "عمه، خاله و ... " بود، می‌توانستیم در نوعیت "أو" تجدید نظر کنیم.

در اینجا خواننده از سویی لازم است قوه تمییز داشته باشد و از سوی دیگر اطلاعات جنبی مربوط به این موضوع را بداند؛ مثلاً اینکه ازدواج با دو خواهر در یک زمان از لحاظ شرعی اشکال دارد و لذا "أو" نمی‌تواند برای اباحه باشد و ... متناسب با هر موضوعی قوه عاقله انسان نیز باید به کار بیفتد و در استخراج حکم به کمک اطلاعات زبانی بیاید.

از جمله موارد دیگری که مخاطب باید نقش فعالی در دریافت معنای عبارت ایفا کند، جملاتی است که سیبویه آنها را تحت عنوان "أنساع الكلام" (سیبویه، ۲۱۲/۱) آورده است. در این گونه عبارات، کلمه‌ای با اعتماد به هوش و فطانت مخاطب که متوجه این حذف خواهد شد، ذکر نمی‌شود. سیبویه دلیل این حذف را "لعلم المخاطب

بالمعنی " (همان) مطرح می‌کند؛ مانند:

- " و اسال القریه التي کنافیها" (یوسف ۸۲). در اینجا مراد، سؤال از "اهل قریه" است.
- "بل مکر اللیل و النهار" (سبأ/ ۳۲). "مکر" به "لیل و نهار" اضافه شده در حالی که این دو مکر نمی‌کنند، بلکه در این دو "مکر" واقع می‌شود.

در این گونه عبارات‌ها، گویی میان متکلم و مخاطب قراردادی وجود دارد که قرارداد زبانی و قوانین و سازمان حاکم بر زبان آن را امضا کرده است که مخاطب باید خود دریافت‌کننده معنی باشد و مخاطب هم در صورتی پی به این محذوف خواهد برد که این امر در چهارچوب عرف زبان اتفاق افتاده باشد.

در دیدگاه نحویان واژه تنها، قیمتی از لحاظ ارزش گذاری ندارد. واژه باید در کنار کلمات دیگر قرار گیرد و با آنها درگیر شود تا بتواند سهمی در فرایند انتقال یک معنی و مفهوم که هدف اصلی به کارگیری جمله است، داشته باشد. زمانی که لفظ در ترکیب یک جمله قرار می‌گیرد، به محض خارج شدن از دهان متکلم و یا قلم مؤلف، خود به خود دنباله‌های خویش را نیز به لحاظ معنایی و دلالتی طلب می‌کند. به عبارت دیگر، در نگاه نحویون، "معنی" همراه نقشهای ترکیبی زاییده می‌شود و نمی‌توان نقشها را بدون لحاظ کردن "معنی" تصور نمود.

این گونه نگرش به مقوله "معنی" تأکیدی چند باره از سوی نحویان بر موضوع تعیین معنی و امکان دستیابی به آن از سوی مخاطب است. خواننده و مفسر متن، نقشی در دگرگون نمودن این وظیفه ندارند. (ابن جنی، ۹۸۳-۹۹؛ حماسه، صص ۶۵-۱۰۹).

تأثیر سیاق در کارکردهای نحوی

نحو تعلیمی که ما به طور سنتی در مراکز علمی خود آموزش می‌دهیم، تنها به یک جنبه از جنبه‌های جمله که همان نقشهای دستوری صرف باشد، توجه می‌کند؛ یعنی تنها به یافتن نقشهای فاعل و مفعول و حال و ... و رابطه‌ای که میان آنها وجود دارد اکتفا می‌کند و به جنبه‌های تاثیرگذار در معنای عبارت کاری ندارد؛ مخاطب این "نحو آموزشی" یاد نمی‌گیرد که هنگام برخورد با جمله باید به قرائن جمله از قبیل؛ قرینه

مقام، قرینه‌ی حال، قرینه‌ی معنوی و ... دقت کند و دریابد که مثلاً متکلم از لحاظ سنی بزرگ است یا کوچک، اعتقاد او و مسلک او چگونه است، نحوه‌ی ادای عبارات از سوی او به چه صورتی است، منزلت اجتماعی او چگونه است، رابطه‌ی متکلم با مخاطب به چه صورتی است؛ دوستند، دشمنند و ... این گفته در کدام شرایط اجتماعی - تاریخی - سیاسی گفته شده؛ علت صادر شدن جمله چه بوده است و ...

همه‌ی اینها بر نحوه‌ی ادای عبارت و معنای جمله اثر می‌گذارد. به مثال ذیل که در تمامی کتب نحوی شایع است توجه کنیم: ضرب محمد علیاً. یک نوع نگاه آن است که تنها نقشهای جمله را پیدا کنیم و یک معنای سطحی نیز از عبارت به دست آوریم؛ اما نگاه دیگری هم امکان دارد و آن اینکه در هر یک از فاعل و مفعول موجود در جمله به عوامل و مؤثرهای دیگر نیز توجه داشته باشیم: رابطه‌ی میان محمد و علی چگونه بوده است؛ از لحاظ جسمی و قوت بدنی این دو در چه سطحی قرار داشته اند، آیا "محمد" آدمی بد اخلاق و خشن و سنگدل بوده و مفعول (علی) خلاف این صفات را دارا بوده و یا بالعکس؟ آیا فاعل، بچه بوده و مفعول، آدم بزرگ و مسن و یا برعکس و ...؟! همه‌ی اینها در نحوه‌ی برداشت ما از جمله تاثیرگذار است. اکنون می‌خواهیم این نکته را روشن کنیم که سیبویه خود در هنگام تدوین اصول و قواعد حاکم بر زبان عربی در قرن دوم هجری به این نکات توجه داشته است. نقش محوری دادن به فهم مخاطب و حذف پاره‌ای از اجزاء جمله با تکیه بر ذکاوت مخاطب، قسمتی از این دیدگاه حاکم بر تدوین نحو است که عوامل بیرون متنی هم در افاده‌ی معنای جمله تاثیرگذار است. نگاه سیبویه در مورد اهمیت دادن به عناصر غیر زبانی تا جایی است که گاهی بر صحت ترکیب نحوی اثر می‌گذارد و موجب می‌شود که یک عبارت در یک وضعیت مهر صحت بخورد و در وضعیت و شرایط دیگر نادرست باشد؛ و این جمله‌ای هم که از لحاظ نحوی نادرست است، مشکلی از جنبه‌ی صوری ندارد؛ همه چیز در جای خود آمده و قواعد حاکم بر زبان هم رعایت شده، اما تنها در اینجا شرایط حاکم بر سخن است که به عنوان داور نهایی است و مهر بطلان را بر چنین عبارتی می‌زند. سیبویه برای این موضوع، جمله "انا عبدالله منطلقاً" را مثال می‌زند و می‌گوید: اگر ناطق این عبارت

کسی باشد که ما او را می‌شناسیم و او بخواهد از خودش خبر بدهد، محال است و نادرست. اما اگر گوینده این جمله پشت در باشد و شما نمی‌دانید که او کیست؛ و لذا می‌پرسید: من انت؟ و او جواب می‌دهد: انا عبدالله منطلقا فی حاجتک. تعبیر فرقی نکرده اما یک بار درست است و یک بار نادرست. چیزی که در این دو جمله متفاوت است، شرایط و موقعیت حاکم بر این دو جمله است که در درستی و نادرستی عبارت تاثیر گذاشته است (سیبویه، ۸۰/۲-۸۱).

نوعی دیگری از تاثیرگذاری در وظایف و کارکردهای نحوی وجود دارد که بر خلاف نوع اول از بیرون متن نیست. خود عبارت در تغییر وظایف و کارکردهای اجزاء جمله اثر می‌گذارد و در نهایت، معنای جمله مطابق آنچه این عناصر تعیین می‌کنند، تغییر می‌کند؛ به عنوان مثال به آیه ذیل توجه کنیم:

"أتی أمرالله فلاتستعجلوه" (نحل - ۱) در این آیه جمله "فلاتستعجلوه" (پس نسبت به آن عجله نکنید) به مثابه یک قرینه لغوی عمل می‌کند که موجب می‌شود فعل ماضی "اتی" از دلالت بر گذشته به مضارع تغییر کارکرد دهد. تغییر این کارکرد موجب می‌شود که فاعل جمله (امرالله) نیز از لحاظ معنایی تغییراتی در آن صورت بگیرد. به عبارت دیگر معنای "امرالله" همانند کاربرد "امرالله" در آیات ذیل نیست:

- "قال لاعاصم الیوم من امرالله". (هود/ ۴۳)

- "و کان امرالله مفعولا". (نساء/ ۴۷، احزاب/ ۳۷)

"امرالله" در آیه "أتی امرالله ... " به برپایی قیامت تفسیر شده است و فعل هم به صورت ماضی به کار برده شده تا تحقق و قرب وقوع آن به مخاطب القا شود (حماسه، صص ۱۱۶-۱۱۷)

تاثیر معنی در نقش های کلمات

گاهی نقشهای جمله با توجه به معنایی که از عبارت مستفاد می‌شود، معین می‌گردد؛ از این رو نحویان برای تعیین نقش کلمات در جمله، به کارکرد دلالتی آنها توجه می‌کنند. از جمله اینکه در تعیین "تمییز" می‌گویند که قبل از اسم منصوب، حرف جر "من" را که

"بیانیه" است می‌توانیم در تقدیر بگیریم.

در این صورت دیگر ظاهر عباراتی مانند "فالله خیر حافظا"، "الله دره فارسا"، "سموت ادیبا"، ... خواننده را سرگردان نمی‌کند که مثلاً در تعیین نقش کلمات میان "حال" و "یا" تمییز بودن دچار تردید شود. مخاطب با توجه به درایت و هوشی که دارد باید در ذهن خود عملیاتی را انجام دهد و ملاحظه کند که آیا این کلمات "مفهوم فی حال" (الحال وصف فضله منتصب مفهم فی حال کفرداً اذهب. ابن مالک، بیت، ۳۳۲، موضوع حال) هستند و هیئت و غرض اسم را معین می‌کنند و یا رفع کننده ابهامند و قبل از آن حرف "من" را می‌توان در تقدیر گرفت؟

و یا در آیه "یخافون یوماً تتقلب فیہ القلوب و الابصار" (نور/ ۳۷) و "الله اعلم حیث یجعل رسالتہ" (انعام/ ۱۲۴) مخاطب باید با توجه به معنی متوجه شود که در اینجا "یوم" و "حیث" مفعول فیہ نیستند بلکه در نقش مفعول به ظاهر شده‌اند. معنای عبارت و دریافت مقصود و غرض گوینده است که به مخاطب کمک می‌کند تا "رکضا" را در "جاء رکضا" مفعول مطلق به شمار آورد و "ذهاب" را در "نمت ذهابک و رجوعک منها" مفعول فیہ قلمداد کند و یا "مطرا" و "بیوتا" را در "جاءت النعم مطرا" و "تنتحون الجبال بیوتا" "حال" به حساب آورد. ذکر این موارد، بسیار بیش از آن چیزی است که ما بخواهیم در اینجا از آن صحبت کنیم. در تمامی موضوعاتی که به نحوی می‌خواهیم نقش کلمه را معین کنیم، مانند مباحثی از قبیل اضافه، مصدر، عمل اسم فاعل، مفعول معه، اعراب فعل مضارع، توابع ... نقش مخاطب و عملکرد تاثیرگذار وی در تعیین نقش کلمه، کلیدی است. (مصطفی غلابینی، جامع الدروس العربیه، شرح ابن عقیل، ابن هشام، مغنی اللیب، عباس حسن، النحو الوافی، رضی استرآبادی، شرح الکافیہ ابن الحاجب و ...)

بررسی کتب قدمای علماء نحو، نشان دهنده این واقعیت است که همت صاحبان این علم در آغاز، یافتن معنی و تلاش در جهت کشف مراد صاحب سخن بوده است. به گزاف نگفته‌ایم اگر قائل به این باشیم که سیبویه به عنوان اولین تدوین گر علم نحو، بنیان‌گذار علم بلاغت نیز محسوب می‌شود. عبدالقاهر جرجانی با اعتراف به این نکته معتقد است که در حقیقت صاحبان اولیه مباحث بلاغی کسانی هستند که پیش از او

زمینه طرح این مباحث را آماده کردند اما اخلاف آنها راه آنان را نپیمودند و مسیر دیگری را برای علم نحو گشودند (عبدالقاهر، صص ۱۳۱-۱۳۲).

نتیجه

نحویون و اصحاب بلاغت «متن» را ورودی دنیای پر رمز و راز الفاظ و عبارات می‌دانند. دلالت‌های اولیه راه رسیدن به دلالت‌های بعدی و فهم اعراض صاحب سخن، به شمار می‌رود. از نگاه عبدالقاهر، در فرایند فهم متن، «مؤلف»، «متن» و «سیاق» جایگاهی ویژه‌ای دارد. اما از نگاه نحویون، جهت معنایی، نقش «خواننده» در کنار دو عامل دیگر انکارنشده است. از این رو از نگاه عالمان و ادیبان مسلمان «نویسنده»، «متن» و «خواننده» هر کدام به سهم خود، سه گوشه‌ی مثلث معنایی را تشکیل می‌دهند و در فرایند فهم متن، خواننده خداوندگار متن نیست، بلکه ضلعی از اضلاع این مسیر پر نشیب و فراز می‌باشد.

منابع

- ۱- ابن جنی، الخصائص، دارالهدی، ط الثانية.
- ۲- ابن عقیل، شرح ابن عقیل، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- ۳- ابن هشام، المغنی، منشورات سید الشهداء، منشورات جنگل، بی تا.
- ۴- ابو زید حامد، ۲۰۰۱م، اشکالیات القراءه، و آلیات التاویل، المركز الثقافی العربی.
- ۵- الغلابینی، جامع الدروس العربیه، انتشارات ناصر خسرو، بی تا.
- ۶- تفتازانی، ۱۳۷۴، المطول، چاپ سنگی.
- ۷- جابر احمد عصفور، ۱۹۹۲ م، الصوره الفنیه فی التراث النقدي و البلاغی، ط ثلثه.
- ۸- دهمان، احمدعلی، ۲۰۰۰ م، الصوره البلاغیه عند عبدالقاهر الجرجانی، وزاره الثقافه.
- ۹- سیبویه، الكتاب، دارالجیل، ط اولی.
- ۱۰- عباس حسن، النحو الوافی، انتشارات ناصر خسرو، ط ثلثه.
- ۱۱- عبدالقاهر الجرجانی، ۲۰۰۳ م، دلایل الاعجاز، المكتبه العصریه.
- ۱۲- عبدالقاهر حسین، ۱۹۹۸ م، اثر النجاه فی البحث البلاغی، دارغریب للطباعه و النشر.
- ۱۳- عبداللطیف حماسه، ۲۰۰۰ م، النحو و الدلاله، دارلشروق.
- ۱۴- محمد عباس، ۱۹۹۹ م، الابعاد الابداعیه فی منهج عبدالقاهر الجرجانی، دارالفکر.

۱۵- واعظی احمد، ۱۳۸۰، درآمدی بر هرمنوتیک، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

عملية فهم النص على ضوء آراء علماء النحو والبلاغة (سيبويه وعبدالقاهر الجرجاني)

الدكتور حميدرضا ميرحاجي

استاذ مساعد بجامعة العلامة الطباطبائي - قسم اللغة العربية و آدابها

الملخص

تعد قضية استنتاج المعنى من النص و الحصول على البواطن المستوره التي لقت ظاهر علامم اللغة، من هواجس الانسان المستمره منذ ظهور اللغة حتى الان. و في هذه المضمار لم يكن المسلمون خارجين عن هذه الظاهرة، فهم من بداية نزول الوحي قد اهتموا بذلك و حاولوا ان يكشفوا الحجب عن ظاهرة النص ليصلوا الى آليات محددة في هذا المجال. فبالترامن مع توسع مباحث الهرمنوطيقا في الغرب، دخلت مواضيع جديدة في مجال فهم النص و المباحث الدلالية سببت تحديات كثيرة في الاوساط العلمية. من جملة ذلك موضوع تعين المعنى او عدمه، دور المتلقى و منزله السياق و اهمية فهم نظام اللغة في عملية فهم النص، تعدد المعنى و انواعه.

الكلمات الدلالية: المعنى، المتلقى، النص، نظام اللغة

